

مصطفی موسستاری، فرزند یوسف - ایوبی زاده

مصطفی یکم عثمانی (mos.ta.fā.ye.kom-e.os.mā.ni)، فرزند محمد سوم، ۱۰۰۰/۱۰۳۲ ق، پانزدهمین پادشاه امپراتوری عثمانی (۱۰۲۶-۱۰۲۷؛ ۱۰۳۱-۱۰۳۲ ق/۱۶۱۷-۱۶۱۸؛ ۱۶۲۲-۱۶۲۳ م). هنگامی که احمد یکم به پادشاهی رسید (۱۰۱۲ ق). تنها برادرش، مصطفی، را نکشت و بدین ترتیب، سنت برادرکشی را که در میان پادشاهان عثمانی رایج شده بود، برانداخت. مصطفی دچار اختلالات ذهنی و فکری بود و گویا به همین سبب احمد یکم وی را زنده گذاشت. پس از درگذشت احمد یکم (۱۰۲۶ ق)، مصطفی با پشتیبانی همسر احمد، کوسم سلطان، به تخت نشست. کوسم سلطان بیم آن داشت که اگر تاج و تخت به بزرگترین پسر احمد، یعنی عثمان، داده شود، وی به تحریک مادرش، مه فیروز سلطان که رقیب سرسخت کوسم بود، فرزندان او مراد (مراد چهارم) و ابراهیم (ابراهیم یکم) را به قتل آورد. به همین سبب، وی در پی منافع شخصی خود برای جانشینی مصطفی بسیار کوشید و سرانجام بر رقیب خود پیروز شد. مصطفی در نخستین دوره کوتاه سلطنتش (۱۰۲۶-۱۰۲۷ ق) ناتوانی و ناشایستگی خود را در اداره امور کشور، نمایان کرد. وی همه زندگانی خود را در حرم سرا گذرانده بود و تنها مربیانش زنان و خواجگان حرم بودند. مصطفی همواره در کابوس کشته شدن (خواجگان حرم به ویژه مصطفی آغا برای زیر نفوذ داشتن سلطان این افکار وحشتناک را به او القا می کردند) به سر می برد. اما چون مصطفی زیر سیطره کوسم سلطان قرار گرفت، خواجگان حرم شایعه پراگندند که مصطفی دیوانه است و با این ترفند او را از سلطنت برکنار و عثمان دوم (۱۰۲۷-۱۰۳۱ ق) را جانشین وی کردند (۱۰۲۷ ق). چند سال پس از فرمانروایی عثمان دوم، ینی چری ها بر او شوریدند و دوباره مصطفی را از حرم بیرون کشیده به پادشاهی برداشتند و عثمان دوم را به قتل آوردند (۱۰۳۱ ق). از آن پس شورش ینی چری ها و سپاهی ها پی در پی ادامه داشت و وزیران به دلخواه آن ها منصوب یا برکنار و یا کشته می شدند. مصطفی در دومین دوره کوتاه سلطنتش نیز باز یچه ای بیش نبود. کوسم سلطان برای تحکیم موقع خود یکی

از افراد دوشیرمه (نهاد بندگان نو مسلمان دستگاه دیوانی عثمانی) به نام میرحسین پاشا را که از مردم آلبانی بود، در مقام وزیر اعظمی به مصطفی تحمیل کرد. حسین پاشا در ابتدا خود را اصلاح طلب فرامود، اما از فرصت موجود بهره جست و به بهانه تنبیه کسانی که در کشتن عثمان دوم دست داشته اند، مردم را زیر فشار و شکنجه قرار داد و خزانه دولت را چپاول کرد. آشفتگی و پراگندگی سپاه عثمانی، درگیری هرج و مرج در پایتخت و بروز ناامنی و قحطی سبب شورش هایی در آناتولی شد. آبازه محمد پاشا، حکمران ارزروم، فرصت را غنیمت شمرد و با سپاهی که داشت بیش تر نواحی آناتولی شرقی را زیر نفوذ خود درآورد. وی با توجه به ناکارایی افراد دوشیرمه، پشتیبانی مردم را جلب کرد. حکمرانان و ستیاق بیگ ها نیز، زیر فشار مردم و پیروان خود، به لشکر آبازه محمد پاشا پیوستند. همچنین پادگان های محلی ینی چری و سربازانی که برای سرکوبی شورشیان از استانبول فرستاده شده بودند، به این شورش همگانی بر ضد سلطان مصطفی، دامن زدند. حسین پاشا که نمی توانست بر اوضاع مسلط شود، کوشید با دادن رشوه حمایت ینی چری ها را به دست آورد، اما کوشش او در انتصاب کسانی که خود می خواست به فرماندهی نیروهای ینی چری بگمارد، آن ها را خشمگین کرد. علما نیز به پشتیبانی از شورشیان، ینی چری ها و افراد سپاهی را برای برکناری حسین پاشا، تحریک می کردند. سرانجام، حسین پاشا از وزارت اعظمی برکنار (۱۰۳۲ ق) و یکی از ترکان اسپار تا به نام کمانکش علی پاشا (-۱۰۳۳ ق) به جای او منصوب شد. در این زمان اداره کارها به کلی از دست مصطفی بیرون شده بود. بزرگان دولت دریافتند که تنها جانشینی شاهزاده خشن و سنگدل، یعنی مراد، می تواند به گونه ای موجب برقراری وحدت در میان اقشار گوناگون شود و حکومت را از خطر شورش برهاند. آبازه محمد و دیگر رهبران شورشی نمایندگانی به استانبول فرستادند تا مراد را برای رسیدن به پادشاهی پشتیبانی کنند. بیش تر حکمرانان به این بهانه که فرمانروایی سلطانی دیوانه غیرقانونی است، از اجرای فرمان های مصطفی و پرداخت مالیات سر باز زدند. بدین ترتیب، دولت عثمانی دچار بحران مالی شد و برای پرداخت حقوق سربازان و دیگر کارکنان حکومت، پول نداشت. سرانجام با توافق عموم مصطفی از سلطنت برکنار شد و مراد

OSMAN II / Osman
Mustafa I

Osman Mustafa

18812 DANON, A. Contributions à
l'histoire des sultans Osman II et Mouç-
tafâ I. JA II ser., 14 (1919), pp. 69-139,
243-310

Sultan II. Osman ve S. Mustafa'nın
Tarihine Kaldılar.

HISTORY

OF

THE OTTOMAN TURKS:

FROM THE BEGINNING OF THEIR EMPIRE TO
THE PRESENT TIME.

CHIEFLY FOUNDED ON VON HAMMER.

BY E. S. CREASY, M.A.

History in University College, London; Late Fellow of King's College, Cambridge
Author of "The Fifteen Decisive Battles of the World,"
"Rise and Progress of the English Constitution," &c.

Mustafa I - 387-388
390-393

IN TWO VOLUMES.

VOL. I.

Turkey	8264
Tasni	95207

LONDON:

HARD BENTLEY, NEW BURLINGTON STREET,

Publisher in Ordinary to Her Majesty.

1854.

The Author reserves to himself the right of Translation.

1656. The Poles and the Venetians were the chief European foes of Turkey throughout this time. Poland was too much torn by domestic faction to accomplish aught worthy of the chivalrous valour of her armies; and Venice, never a sufficient adversary to cope single-handed with a great empire, was in a state of skilfully disguised, but incurable, and increasing decrepitude. Persia was the most dangerous foreign enemy of Turkey during the first half of the seventeenth century; and though the Asiatic possessions of the Porte beyond the Taurus were often in imminent peril, there was little risk of Persian armies advancing so far westward as to strike at the vital parts of the Ottoman dominions.

Achmet I. reigned for eleven years after the peace of Sitvatorok. During this time, his Grand Vizier, Mourad, gained advantages over the rebels in Asia Minor, which partially suppressed the spirit of revolt in that quarter. The war with Persia was continued, but almost uniformly to the disadvantage of the Turks; and the weakness of the empire was signally proved by the ravages which the fleets of the Cossacks perpetrated with impunity along the southern coasts of the Black Sea. In 1613, a flotilla of these marauders surprised the city of Sinope, which is described as having been then one of the richest and best fortified ports of Asia Minor. The Cossacks of the seventeenth century subjected Sinope to the same rapacious and cruel devastation, which it was to experience from their descendants under Russian guidance in 1853. In both cases the city was taken by surprise; and in both cases, the fleets, which should have encountered the attacking squadron,

or at least have taken vengeance on it while retiring with its plunder, were absent from the proper scene of operations.

Sultan Achmet died 22nd November, 1617.* He left seven sons, three of whom, in course of time, ascended the throne, but his immediate successor was his brother Mustapha. Hitherto there had been an uninterrupted transmission of the empire from father to son for fourteen generations. According to Von Hammer, the law of succession which gives the throne to the elder surviving male relation of the deceased sovereign, had been adopted by the House of Othman from the House of Zenghis Khan; but so long as the practice of Royal fratricide continued, it was impossible for any dispute to arise between the son of a Sultan and that son's uncle. In consequence of the life of his brother Mustapha having been spared by Achmet I., that prince now became Sultan, to the temporary exclusion of his young nephew Prince Othman. But the idiocy of Mustapha, as soon as he was drawn from his place of confinement and enthroned, was so apparent, that in less than three months the high officers of state concurred in deposing him, and summoning Prince Othman, then aged 14, to reign in his stead (26th

* The second year of the reign of Achmet I. is marked by the Turkish writers as the date of the introduction of tobacco into the empire. The Ottomans became such enthusiastic and inveterate smokers that within fifty years a pipe was looked on as the national emblem of a Turk. The use of coffee had been introduced into Constantinople in the reign of the great Solymán. The severer expounders of the Mahometan law censure the use of these luxuries. On the other hand the Oriental poets say, that coffee, tobacco, opium, and wine are "the four cushions of the sofa of pleasure," and "the four elements of the world of enjoyment." But the strict legists call them "the four pillars of the tent of debauchery," and "the four ministers of the devil."

ÜBER EINE GOLDMÜNZE SULTAN MUŞTAFÂ'S I.

VON

HANS-JOACHIM KISSLING

München

Meinem Schwager Professor
Dr. Kurt Dedić zum 2. XII. 1972

Unter den Goldmünzen des Osmanischen Reiches nehmen die zur Zeit des Sultans Muştafâ I. (1617/18, 1622/23) geprägten insofern eine besondere Stellung ein, als sie von einer durch die Geschehnisse um diesen Sultan bedingten ausserordentlichen Seltenheit sind und überdies hinsichtlich Prägeorte und Zeit verschiedene Unklarheiten aufweisen. Um diese Umstände zu verstehen, muss ein kurzer Blick auf den politischen Hintergrund geworfen werden.

Muştafâ I. war im November 1617 seinem am 22. dieses Monats verstorbenen Bruder Ahmed I. (1603-1617) auf dem Osmanenthron nachgefolgt. Weder die äussere noch die innere Lage des Türkenreiches gab zu Optimismus Anlass und auch die Person des neuen Sultans liess keine grossen Erwartungen zu. Denn Muştafâ I. erwies sich als äusserst beschränkter, um nicht zu sagen schwachsinniger, auf jeden Fall aber pathologische Züge zeigender Mensch, so dass zu vermuten stand, dass er nur ein Spielball in den Händen politischer Gruppen und Hofklüngel sein werde. Was die aussenpolitische Lage betraf, so war man gegenüber Österreich seit dem 1606 auf 20 Jahre geschlossenen Frieden oder Waffenstillstand von Zsitvatorok leidlich abgesichert, wenn auch die Siebenbürgenfrage, einer der Zankäpfel zwischen Wien und Konstantinopel, keineswegs befriedigend gelöst war. Gewisse Spannungen bestanden mit Polen, schlimmer aber lagen die Dinge im Osten. Die ewig blutende Grenze zwischen dem Osmanenreiche und dem Iran war wieder Schauplatz böser Auseinandersetzungen geworden. Vom Iran heimlich unterstützte schiitische Aufstände in Aleppo und in Ostanatolien in den Jahren 1606/07 hatte Ahmed I. zwar mit Mühe niederkämpfen können, aber der Zwist mit dem schiitischen Iran selbst

stellung neuer Truppeneinheiten den Einfluss zu beschneiden. Die umgeschlagene Stimmung entlud sich furchtbar im Mai 1622. Die meuternden Janitscharen, vom Janhagel assistiert, ermordeten auf barbarische Weise den jungen 'Osman II. zusammen mit mehreren höheren Würdenträgern, holten den schwachköpfigen Muştafâ I. aus dem Verlies und setzten ihn erneut als Sultan ein. De facto regierte nun die Janitscharengarde, die in Muştafâ I. ein willfähiges, zudem über die Lage gänzlich desorientiertes Werkzeug besass. Es gelang der Garde, sich binnen Jahresfrist so unmöglich zu machen, dass es in einigen Provinzen zu Aufständen gegen sie kam. Die oppositionellen Kreise sahen sich durch die Lehnstreiterei, die Sipâhi-Truppe, die traditionelle Gegnerin der Janitscharen, unterstützt und vermochten sich 1623 schliesslich durchzusetzen. Aufgrund eines Rechtsgutachtens des Scheych-ül-Islâm wurde Muştafâ I. wegen seiner sichtlichen Geistesschwäche, die ihn nach den Grundsätzen des islamischen Rechtes zum Herrscheramte untauglich machte, zum zweiten Male, und diesmal endgültig, entthront. An seine Stelle trat Murâd IV., ein Sohn Ahmed's I., der vom 10. IX. 1623 an das Sultanat innehatte.

Es versteht sich, dass unter den geschilderten Umständen von umfangreicheren Prägungen, vorab Goldprägungen, zur Zeit Muştafâ's I. kaum die Rede sein konnte. Nach seiner zweiten Inthronisierung verlangten die Janitscharen von ihm ausdrücklich die Ausbezahlung des Thronbesteigungsgeschenkes in Gold und weigerten sich, anderes Geld anzunehmen. Was die osmanischen Geschichtsschreiber betrifft, so reichen ihre Angaben nicht aus, um Fragen der Goldprägungen zur Zeit Muştafâ's I. voll zu klären. Vorläufig sei auf den allgemein orientierenden, in manchen Punkten freilich jetzt überholten Artikel A. Refiq, *'Osmanlı İmparatorluğunda meskûkât II* in: *Türk Ta'rihi Endişümeni Medschmû'ası XIV* (1927) S. 1ff., besonders S. 5ff. hingewiesen. Nach den Angaben I. Ğalib's, *Taqvim-i meskûkât-i 'Osmaniye* (Qostantiniye 1307 H.) S. 180 sind aus der Zeit Muştafâ's I. ausser einer in Kairo geprägten Goldmünze keine anderen Goldmünzen, weder in Konstantinopel noch anderswo geprägte, aufgetaucht. Die in Kairo geprägte Goldmünze, deren Inschrift bei I. Ğalib, a.a.O., wiedergegeben ist, stammt aus der ersten 'Regierung' des schwachsinnigen Sultans. Dem bei I. Ğalib wiedergegebenen Tatbestand hat

Nicolas Vatin, Gilles Keinstein, Le Sercail ebranké : Essai sur les morts,
depositions et événements des sultans ottomans (XIV - XIX siècle);

Paris 2003, s. 183-258.

djebedji bachî et de Kelender Ogrousi, qui les avaient menés au-delà de ce qu'ils avaient voulu.

Quoi qu'il en soit, même non voulu et simple fruit d'une manipulation, le régicide avait été perpétré et, une fois pour toutes, le tabou avait été levé: toutes les imprécations horribles qui suivirent ne changèrent rien au fait que les *pâdichâh* pouvaient être tués comme de simples mortels. On ne conservera de ces événements, pourtant beaucoup plus complexes, que ce schéma simpliste: les janissaires s'étaient révoltés contre le sultan et ils l'avaient tué.

Un défenseur passionné de la mémoire du sultan martyr et grand contempteur de ses assassins, le *mîrlivâ* Osmân Bey, évaluera en ces termes, dans une élégie, le coût moral et religieux d'un tel forfait:

Et ils fondirent sur lui, renièrent ses bienfaits, trahirent le pacte et le devoir, et n'observèrent aucun respect pour ses ancêtres ni pour lui, et ils n'appréhendèrent pas en lui la divinité et ne craignirent point la vengeance d'Allah, forgèrent contre lui des mensonges et des calomnies, transgressèrent la limite, commirent contre lui injustice et inimitié, humilièrent l'honorable et le tuèrent cruellement et tyranniquement, fait qui, depuis l'éternité antérieure, était déterminé par le Juge tout-puissant ¹⁶⁰.

Moustafa I^{er} (bis) ou le temps des faux-semblants

Après que la majesté impériale eut été lésée par le viol du sérail, l'humiliation d'Osmân et sa mort ignominieuse, elle le fut, en un autre sens, par le comportement de Moustafa dans son nouveau règne. Nous avons vu combien, lors de son premier règne, l'entourage du sultan s'était efforcé de dissimuler ses insuffisances et ses excentricités, par des expédients peu dignes et qui, finalement, ne trompaient personne. Rétabli sur le trône, il restait incapable de se comporter en *pâdichâh*, selon l'image traditionnellement admise. On décèle à travers le récit du second règne que donne un militaire de base, un ancien *sekbân*, Hüseyin bin Sefer, grand admirateur de Moustafa qu'il tient pour un saint, à la fois la précarité de son pouvoir – dont des rumeurs annoncent régulièrement la fin – et les efforts pathétiques de ses soutiens pour réussir ce qui avait échoué

¹⁶⁰. Danon, p. 128.

ISAM 95134

la première fois: faire de lui, d'une manière ou d'une autre, un souverain présentable¹⁶¹.

On commence par lui faire revêtir, à l'occasion de la prière du vendredi, les somptueux habits de cérémonie qui avaient été en usage, dans ces mêmes circonstances, sous Mehmed III et Ahmed I^{er}, et qu'avait abandonnés Osmân II à qui l'on reprochait précisément une simplicité dans l'apparence, peu convenable pour un sultan ¹⁶². On le fait monter à cheval (nous ignorons comment) pour se rendre à la mosquée, à la seule fin de damer le pion aux «médisants» qui faisaient courir le bruit que «le sultan du monde était incapable de rester assis à cheval ¹⁶³». On lui fit renouveler l'exploit lorsqu'il accomplit le pèlerinage au tombeau d'Eyyoub: il s'y rendit en barque, mais «il retourna à cheval ¹⁶⁴».

De même, il semble qu'on ait cherché à exalter chez lui la fonction religieuse du souverain, pour laquelle il avait plus de dispositions que pour d'autres. On restaura pour lui, le jour du *bayram* succédant au jeûne du mois de ramadan, un vénérable usage attribué aux premiers califes, lui faisant obligation de recevoir le baise-main non pas assis sur son trône mais debout et, en outre, de le recevoir non pas dans son palais mais à la mosquée. Hüseyin bin Sefer rapporte en effet: «Aussi, par égard pour le cérémonial des califes ses prédécesseurs, resta-t-il sur pied» et «le *bey'at* de notre *pâdichâh* aussi eut lieu dans la sainte mosquée ¹⁶⁵».

De même, il n'est sans doute pas anodin que l'un de ceux qui devaient tout à l'insurrection, l'agha des janissaires, complice de l'assassinat d'Osmân, se fasse le propagandiste des miracles de celui qu'il avait contribué à remettre sur le trône. En voici un que rapporte Hüseyin bin Sefer:

Ce jour-là, à Orta Djâmi'i, Dervîch Aga raconta l'un des grands miracles de S.M. le saint *pâdichâh*: un jour, S. M. le sultan étant dans un jardin de Scutari, parla à Hodja Mahmoud Aga et lui dit: «Va à un tel endroit où se trouve le tombeau d'un saint

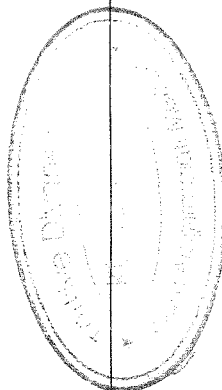
¹⁶¹. Cf. Danon, pp. 113-114, 119-120.

¹⁶². Cf. Danon, p. 113.

¹⁶³. Danon, pp. 113-114.

¹⁶⁴. Danon, p. 122.

¹⁶⁵. Danon, p. 121. Hammer (VIII, pp. 321-322) n'y voit qu'une excentricité de Moustafa.



origins of the poetry in Muslim tradition literature, forthcoming in the *Ewald Wagner Festschrift*; idem, *Analysing isnāds in ḥadīth and akhbār literature*, in I. Conrad (ed.), *History and historiography in early Islamic times: studies and perspectives*, Princeton 1992.

(G.H.A. JUYNBOLL)

AL-MUSTADĪP BI-AMR 'LLĀH, ABŪ MUḤAMMAD AL-ḤASAN, 'Abbāsīd caliph (566-75/1170-80), born on 23 *Shābān* 536/23 March 1142, son of al-Mustandjīd [q.v.] and an Armenian slave named *Ḡhaḍḍa*. After his father's death on 9 *Rabī' II* 566/20 December 1170, al-Mustadīp succeeded him, and at the beginning of the following year was formally recognised as caliph in Egypt also, which passed into the hands of the Ayyūbids at this time [see *FĀṬIMIDS*]. The assassins of al-Mustandjīd soon quarrelled among themselves. 'Aḍud al-Dīn [q.v.], whom al-Mustadīp had been forced to make vizier, was dismissed by 567/1171-2 at the instigation of the *amīr* *Ḳaymaz*. In *Dhu 'l-Kāda* 570/May 1175, *Ḳaymaz* was about to attack the treasurer *Zāhir al-Dīn b. al-'Aṭṭār*, but the latter fled to the caliph, whereupon *Ḳaymaz* began to besiege the palace of the latter. Al-Mustadīp appealed to the people to help him; the house of *Ḳaymaz* was pillaged, and he himself fled but died soon afterwards, and 'Aḍud al-Dīn again became vizier. Al-Mustandjīd already had quarrelled with *Shumla*, lord of *Khūzistān*. In 569/1173-4 a war broke out between the latter's nephew *Ibn Shankā* and al-Mustadīp; *Ibn Shankā* was soon taken prisoner and put to death. The insignificant al-Mustadīp died on 2 *Dhu 'l-Kāda* or, according to another statement, at the end of *Shawwāl* 575/end of March 1180 and was succeeded by al-Nāṣir [q.v.].

Bibliography: Ibn al-Aṭṭār, ed. Tornberg, xi, 237 ff.; Ibn al-Tiṭṭakā, *al-Fakhrī*, ed. Derenbourg, 428-33; Kutubī, *Fawāt al-wafayāt*, ed. Cairo, i, 137-8, ed. I. 'Abbās, i, 370-2; Ibn Khaldūn, *al-'Ibar*, iii, 525 ff.; Ḥamd Allāh Mustawfī *Ḳazwīnī*, *Ta'rikh-i Guzīda*, ed. Browne, i, 367-9; Weil, *Gesch. d. Chalifen*, iii, 337-63; Bundārī, in Houtsma, *Recueil de textes relatifs à l'histoire des Seldjucides*, ii, 304; Le Strange, *Baghdad during the Abbasid caliphate*, 87, 195, 260, 280; H. Mason, *Two statesmen of mediaeval Islam*, The Hague-Paris 1972.

(K.V. ZETTERSTÉEN)

MUSTADJĀB KHĀN BAHĀDUR, NAWWĀB, thirteenth son of the celebrated Rohilla leader *Hāfiẓ al-Mulk Hāfiẓ Raḥmat Khān* (1707-74) and author of a biography of his father, which he wrote in Persian under the title *Gulistān-i Raḥmat*. *Hāfiẓ Raḥmat Khān*, who was an Afghān of the tribe of *Yūsufzāy* by descent, had been since 1161/1748 a chief in *Rohilkhand* (Kafahr) and throughout his life waged a bitter warfare with the *Marāthās*. He fell in 1188/1774 in a fight at *Mīrānpūr Katra* where he was fighting against the combined forces of the *Nawwāb* of *Oudh* (Awadh [q.v.]) *Shudjā'* al-Mulk and the English. Warren Hastings' act in supporting the *Nawwāb* with English troops became the subject of a judicial investigation in the English Parliament. *Mustadjāb Khān*'s book describes *Hāfiẓ Raḥmat Khān* as a fine representative of Afghān chivalry and contains much of value for studying the relations between the individual Afghān tribes.

Bibliography: There is an abbreviated English translation of the *Gulistān-i Raḥmat* by Ch. Elliott, *The life of the Hafiz ool-moolk, Hafiz Rehmot Khan, written by his son the Nuwob Moost'ujab Khan Buhadoor and entitled Goolistan-i Rehmot*, London 1831; H. Hamilton, *The East-India gazetteer*², London 1828, ii, 468; *Imperial gazetteer of India*, London 1908, xx, 138, xxi, 307-8; Storey, i, 696-7. (E. BERTHELS)

MUŞTAFĀ I, the fifteenth Ottoman sultan (1026-7/1617-18 and 1031-2/1622-3), was born in the year 1000/1591 as son of *Meḥemmed III* [q.v.]. He owed his life to the relaxation of the *kanūn* authorising the killing of all the brothers of a new sultan, and was called to succeed his brother *Aḥmed I* [q.v.] at the latter's death on 23 *Dhu 'l-Kāda* 1026/22 November 1617. But his weakmindedness—which is said to have him made escape death on account of superstitious fear of *Aḥmed*—made him absolutely incapable of ruling. *Aḥmed*'s son 'Oṭhmān, who felt himself entitled to the succession, had little difficulty in procuring *Muṣṭafā*'s deposition in a meeting in the Imperial *Dīvān*, by the *kızlar aghası*, the *muftī* and the *kā'im-makām*, the grandvizier *Khalīl Pasha* [q.v.] being absent. This happened on 1 *Rabī' I* 1027/26 February 1618.

Unexpectedly, *Muṣṭafā I* was again called to the throne when, on 8 *Radjab* 1031/19 May 1622, the rebellion of the Janissaries broke out against 'Oṭhmān II [q.v.]. He was taken by force from his seclusion in the harem and the Janissaries forced the 'ulamā' to acknowledge him as sultan. The next day 'Oṭhmān was killed and until June the grand vizier *Dāwūd Pasha*, the man responsible for the murder, remained in power. Then he was deposed by the *wālide*. The real masters were the Janissaries and *Sipāhīs*; several grand viziers were nominated and deposed again at their pleasure. The *Sipāhī* party began, after some time, to exact vengeance for 'Oṭhmān and in January 1623, when *Gürdjū Pasha* [q.v.] was grand vizier, *Dāwūd Pasha* was killed. Soon the Janissary party came again to influence under the grand vizier *Mere Huseyn Pasha* (3 *Rabī' I* 1032/3 February 1623). The latter succeeded in maintaining himself until 23 *Shawwāl*/20 August; then the general feeling amongst the 'ulamā' and the people, combined with the steadily growing opposition in the provinces against the tyranny of the military in the capital, as manifested by the action of *Sayf al-Dīn-oghlu* in Tripoli and still more by the revolt of *Ābāza Pasha* [q.v.] in Erzerūm, brought about *Mere Huseyn*'s deposition. The new grand vizier, *Kemānkesh 'Alī Pasha* [q.v.], together with the *muftī*, deposed the sultan on 15 *Dhu 'l-Kāda* 1032/10 September 1623 and called *Aḥmed*'s son *Murād* to the throne as *Murād IV* [q.v.].

During all his reign, *Muṣṭafā* had continued to give signs of his complete mental aberration; he died in 1638 and was buried in the *Aya Sofya*. The only important international act that took place during his reign was the peace concluded with Poland in February 1623.

Bibliography: The Turkish sources for this period are the historical works of *Na'imā*, *Hādjdjī Khalifa* (*Fedhlike*), *Pečewī*, *Hasan Bey-zāde* and *Tūghī*. Contemporary reports in the *Memoirs* of the English envoy *Sir Thomas Roe*. See further the general historical works of *von Hammer*, *Zinkeisen* and *Jorga*; A.D. Alderson, *The structure of the Ottoman dynasty*, Oxford 1956, index s.v.; S.J. Shaw, *History of the Ottoman empire and modern Turkey*, i, Cambridge 1976, 190-1, 193-4; R. Mantran (ed.), *Histoire de l'empire ottoman*, Paris 1989, index s.v.; *IA*, art. s.v. (A. Münir Aktepe).

(J.H. KRAMERS)

MUŞTAFĀ II, the twenty-second Ottoman sultan (1106-15/1695-1703), was a son of *Meḥemmed IV* [q.v.].

Born in 1664, he succeeded to his uncle *Aḥmed II* on *Djumādā II* 1106/6 February 1695, at a time when the empire was at war with Austria, Poland, Russia and Venice. The new sultan in a remarkable *khatt-i sherif* proclaimed a Holy War and carried out, against